



خود ببندند و این چنین حادثه رقت‌باری را رقم بزنند.»  
 دهدشتی درست می‌گوید. شاید آن‌ها که کمر به چنین اقدامات وحشیانه‌ای می‌بندند، حتی لحظه‌ای هم به این فکر نمی‌کنند که جان هر انسان چه ارزشمند و گرانبه‌است و اقدام به گرفتن جان انسان‌ها شاید وحشیانه‌ترین کار ممکن بر روی زمین باشد. حادثه تروریستی کرمان ۹۵ شهید داشت و بیش از ۲۰۰ مصدوم که هفت مصدوم آن همچنان در بیمارستان بستری و تحت درمان هستند. تصاویر به جا مانده از آن روز تلخ، روایت‌های غم انگیز و دلخراشی را با خود به همراه دارد که تنها بر یک نکته از این عمل وقیحانه تروریست‌های بی‌رحم تاکید می‌کند: آن‌ها برای غارت جان آمده‌اند...

خدمات را برای نجات جان مصدومان ارائه بدهی. بغض گلویم را گرفته بود. این بار شش مجروح را سوار آمبولانس کردیم و راهی بیمارستان شدیم. ذهنم همچنان درگیر آن دخترک بود. دخترکی که حتی وقتی او را تحویل بیمارستان هم دادم، همچنان می‌لرزید. چون مجبور بودیم برای کمک به مظلومان حادثه دوم به گلزار برگردیم نه از هویت آن دخترک با خیر شدم و نه متوجه شدم پدر و مادرش چه کسانی هستند و آیا در این انفجار زنده مانده‌اند یا دخترک را بی پشت و پناه گذاشته‌اند! حال دخترک آنقدر بد نبود که خدایی نکرده بمیرد و همین کمی گوشه دلم را گرم می‌کرد. کار جابجایی اجساد و مصدومان تمام شد و در کنارش رمق روحی و جسمی ما هم تمام شد. نمی‌توانستم باور کنم افرادی باشند که به خود اجازه دهند چنین بی‌رحمانه کمر به قتل هم‌نوعان

روبرو شدم که امیدوارم کسی هرگز این صحنه‌ها را در زندگی نبیند. دختر بچه در بغل من بی‌قراری می‌کرد. پیراهنش را بیرون آوردم. کمرش خونریزی داشت و سعی کردم خونریزی را کنترل و او را آرام کنم. تا به بیمارستان باهنر برسیم شرایط و لحظات سختی را پشت سر گذاشتیم. درد و رنج مصدومان دل همه را به درد آورده بود. ساکشن می‌کردیم، بانداژی می‌کردیم، سرم وصل می‌کردیم. در تلاش بودیم برای نجات جان مصدومان تا مبدا یکی از آن‌ها بمیرد.»

دهدشتی منقلب است اما بیشتر از همه فکر او درگیر این کودک بی‌هویت است: «به بیمارستان رسیدیم. دختر بچه‌ای که در بغل من بود کمی آرام گرفته بود اما اشک‌های من بند نمی‌آمد. در همین حین خبر انفجار دوم هم رسید. در دل دعا می‌کردم که این انفجار مثل قبلی شدید نباشد و قربانیان کمتری گرفته باشد. مصدومان را تحویل دادیم و بلافاصله به گلزار شهدا برگشتیم برای جابجایی مصدومان بعدی.»

دهدشتی شرایط سختی را دیده است؛ لحظاتی تلخ و دردآور. آنقدر تلخ که دستانش رمق کمک ندارد. از حال و هوای آن لحظات می‌گوید: «انفجار دوم متأسفانه شدیدتر بود. دیدن حال هموطنان با بدن‌های پاره پاره و آن همه بوی خون و صدای درد و ناله، روح همه را آزرده کرده بود. آن‌ها را جزئی از خانواده خود می‌دانستیم و تلاش می‌کردیم برای نجاتشان. کسانی که در اورژانس فعال هستند می‌دانند در آن لحظات، کار کردن خیلی سخت می‌شود. اینکه هم بر حال روانی خودت کنترل داشته باشی تا از پا در نیایی و هم بتوانی در کمترین زمان ممکن، بیشترین

